

نگاهی به زندگی

«شبهلا غیاث‌وند» و شهید «ایوب بلندی»

چند پله بالاتر از صبر



گزارش خبری را بخوانید



در صفحه اخبار بخوانید

احترام و زبر آموزش و پرورش به دانش آموز شیرازی بافت کلاه برای مدافعان حرم توسط مادران دامغانی



کسب و کار خانگی با سر و بس های پارچه ای آشپزخانه

پارچه های گل گل صاب های مخملی

ترجمه آزاد این هفته تقدیم می شود به حماسه سازان حلب، الهی آن که خواب غنچه ها را نگهبانند، به وقت بارش بی امان تیر و تگرگ توجان بنده و نگهدار باش! الهی آن را که تو در نگاه داری، چه غم دارد که تماش کنی؟ بار خدایا هر سرباز موسی ایستاده به نیل خون! این دندان های پوسیده غرور فرعونیان را... تماش کنی خدا باش چنان که بوده ای و خواهی بود.

آشنایی با فوت و فن های ساده برای دورهمی خانوادگی

سور و سات شب نشینی



گزارش خبری را بخوانید



در صفحه اخبار بخوانید

احترام و زبر آموزش و پرورش به دانش آموز شیرازی بافت کلاه برای مدافعان حرم توسط مادران دامغانی



چطور هندوانه را برش بزنیم؟

میوه بعدی جناب هندوانه است. هندوانه را می توانید به روش های زیادی برای شب آماده کنید. یکی از روش هایی که ما انتخاب کردیم، این بود که هندوانه را از وسط برش زده و با قاشق بستنی خوری داخلش را خالی کردیم. بعد توپک های هندوانه را داخل پوست هندوانه که شکل کاسه بزرگی بود، برگردانده و روی آنها کمی بیدمشک و بهارنارنج ریختیم. روی هندوانه را با سلفون بیوشانید و تا زمان مهمانی در یخچال بگذارید که حسایی خنک شود.

طوری نیست گلم! کهری نداریم. همین خوراکی های معمول هم خوب است. من به سمت آشپزخانه نگاه می کنم و می گویم: نظیر قرار بود خانم جان برای مهمان امتب. یک عالمه خوراکی ویژه بر من آشپز برده



تخمه تفت بدهیم؟

آجیل یکی از خوراکی های پرفرودار شب نشینی های این ایام است؛ البته آجیل این شب ها با آجیل نوروز کمی فرق دارد و به اصطلاح به آن آجیل شیرین می گویند چون داخل این آجیل برگه های زردآلو و هلو وجود دارد و آجیل ما کمی شیرین و شکری است. اگر توی تابستان زردآلو و هلو را به از وسط باز کنید و دانه اش را خارج کنید و خود میوه را در آفتاب داغ تابستان بگذارید، در زمستان برگه زردآلو و هلو خواهید داشت. مغزه میوه ها را هم به همراه تخمه هندوانه و خربزه می توان تفت داد. حتماً می گویند: «مگر تفت دادن تخمه کار ماست؟» من با سرپرستی خانم جان این فعالیت را انجام داده و حالش را بردم. شما هم اگر دوست داشتید، امتحان کنید. دانه ها را باید جدا کرده، شسته و بگذارید خشک شوند. ابتدا داخل ظرفی یک لیوان آب و شش قاشق نمک اضافه کنید. بعد ماهیتابه را روی شعله بگذارید که حسایی داغ شود. وقتی ماهیتابه داغ شد، دانه ها را داخل ماهیتابه ریخته و پس از اینکه کمی برشته شدند، آب نمک را به آن اضافه کنید. حواس تان باشد، تخمه ها را مدام با کفگیر چوبی هم بزنید که نسوزند. آب نمک که تبخیر شد، تخمه ها آماده هستند. علاوه بر نمک، از زعفران، گلپر و فلفل هم می توانید استفاده کنید. این هم از خوراکی های امشب من، هفته آینده چند خوراکی ای که به درد ایام امتحانات می خورد با هم درست می کنیم.

میوه بعدی جناب هندوانه است. هندوانه را می توانید به روش های زیادی برای شب آماده کنید. یکی از روش هایی که ما انتخاب کردیم، این بود که هندوانه را از وسط برش زده و با قاشق بستنی خوری داخلش را خالی کردیم.



فاطمه نیک | خب بالاخره به آخرش رسیدیم و الان موقع شمردن جوجه هایمان شده است. چی شده؟ می پرسید به آخر چی رسیدیم؟! پاییز را می گویم دیگر! پاییز با رفتنش ما را به فصل شیرین امتحانات پر تاب می کند. نمی دانم برای این شب ها برنامه ای دارید یا نه؟ اما من در آشپزخانه مریم گلی به فکر سور و سات پاییزی این شب نشینی ها هستم. اگر دوست دارید شب های خوشمزه ای داشته باشید، با من همراه شوید.



یک عالمه خوراکی

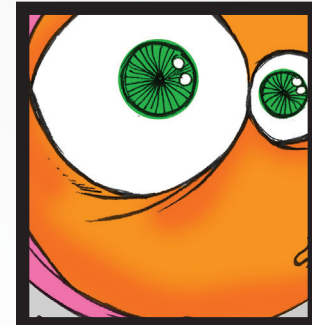
خانم جان جمله اش را انگار به در می گوید که دیوار بشنود. دیوار هم که من باشم یک مرتبه از جایم بلند می شوم که «وای امشب را فراموش کرده بودم!» مامان می گویند: «طوری نیست گلم! کاری نداریم. همین خوراکی های معمول هم خوب است.» من به سمت آشپزخانه نگاه می کنم و می گویم: «تبخیر قرار بود خانم جان برای مهمانی امشب، یک عالمه خوراکی ویژه به من آموزش بدهد.» خانم جان از توی آشپزخانه جواب می دهد: «من هنوز سر حرفم هستم، اما با این حال و روزی که تو داری، فکر کنم بهتر است بی خیال امشب بشویم.» نگاهی به مامان می اندازم تا کمکی کند. مامان می گویند: «نگران نباشید خانم جان! مریم گلی برنامه ریزی می کند و بدون استرس به همه کارهایش می رسد. شما کلاس آشپزی را تعطیل نکنید.» خانم جان از همان داخل آشپزخانه می گویند: «ببینیم و تعریف کنیم.»

آخ چون انار

بالاخره کلاس مخصوص برگزار می شود. من با دست و روی شسته و پیش بند آشپزی وارد آشپزخانه می شوم. خانم جان ملافه ای تیره رنگ را کف آشپزخانه پهن کرده است. کاسه های بزرگ، سبزی پر از انار و کفگیر چوبی هم روی پارچه گذاشته. به من اشاره می کند و می گویند: «خب درس اول! چطور انار دانه کنیم؟»

چطور انار دانه کنیم؟

برای اینکه بدون تلفات و حیفومیل انارها را دانه کنیم ابتدا مثل خانم جان وسایل را آماده کرده و لباس تیره ای بپوشید که آب انار آن را لک نکند. حالا چهارزانو روی ملافه نشسته و دست به کار شوید. ابتدا با چاقوی تیزی دور تاج انار را به شکل دایره برش بدهید و بعد با همان چاقو تاج را دریاورید. حالا انار را به دو قسمت کرده و جدا کنید. الان مرحله جذاب داستان است. انار را به صورت برعکس کف دست تان نگه دارید و دست تان را توی ظرف بزرگی که از قبل آماده کردید، بگیرید. حالا با کفگیر چوبی به پشت انار ضربه های آرام بزنید. بهتر است این کار را با سرعت انجام بدهید. بعد از چند ضربه همه دانه های انار از پوستش جدا شده و در دست شما و داخل ظرف می ریزند.



خانم جان در حال که دست روی زانویش می گذارد تا بلند شود، می گویند: «بله عزیزدل، پایان شب سیه، سپید است. کمی سختی بکشی طوری نمی شود، عوضش با نمره های خوب خستگی از تنت درمی آید.» بعد همان طور که به سمت آشپزخانه می رود، رو به «عروس جان! فکر کنم برای شب نشینی امشب نمره شور روک مریم گلی حساب کرد و باید خودمان دست به کار شویم.»

درس امروز: پایان شب سیه، سپید است

کتاب را چسبانده ام به صورت تم و از اتاقی به اتاقی دیگر می روم. خانم جان می پرسد: «این چه جورش است مریم گلی؟! چت شده مادر؟! از همان داخل کتاب می گویم: «این قدر برای امتحانات اول دی ماه استرس دارم که می ترسم کتاب را لحظه ای از خودم جدا کنم.» خانم جان نچنج می کند و می گویند: «حالا کتاب بر سر راه بروی، درس ها می روند توی کله ات؟! خانم جان این را می گویند و خنده اهالی خانه به هوا می رود. کتاب را از روی سرم برمی دارم و به اهالی خنده رو چپ نگاه می کنم و می گویم: «بله دیگه، بایدم بخندین! شما که مثل من بیچاره امتحان و هزارتا گرفتاری ندارید؟! مامان در حالی که سعی می کند خنده اش را بخورد، می گویند: «خب مادر جان، مادر بزرگت راست می گویند، هر کاری راهی دارد. درس خواندن که این جور نمی شود. بعدم تو که همیشه سر موقع کارهایت را انجام داده ای الان نگران چی هستی؟»

جواب می دهم: «استرس دارم، دست خودم نیست.» خانم جان سری تکان می دهد و می گویند: «من نمی دونم این استرس چیه که این همه مد شده؟! دوباره همه با هم می خندند. بابا که اخم های مرا می بیند، می گویند: «چی کار دارید دختر درسخوانم؟! آفرین مریم گلی که برای انجام مسؤولیت هایت نگران هستی، اما بابا جان یادت باشد که همیشه بعد از روزهای سخت، روزهای خوشی و راحتی می رسند.»

خانم جان در حالی که دست روی زانویش می گذارد تا بلند شود، می گویند: «بله عزیزدل، پایان شب سیه، سپید است. کمی سختی بکشی طوری نمی شود، عوضش با نمره های خوب خستگی از تنت درمی آید.» بعد همان طور که به سمت آشپزخانه می رود، رو به مامان می گویند: «عروس جان! فکر کنم برای شب نشینی امشب نمره شور روک مریم گلی حساب کرد و باید خودمان دست به کار شویم.»



امروز اخبار ویژه دخترانه داریم و می‌توانید در ستون اخبار با دختری آشنا شوید که در عین معلولیت، تواناست. خبری هم از یک دختر ایرانی بخوانید که داعشی‌ها در بهر دنبال او می‌گردند. با ما همراه باشید.

بازخاتون

دنیایی با معیارهای متفاوت

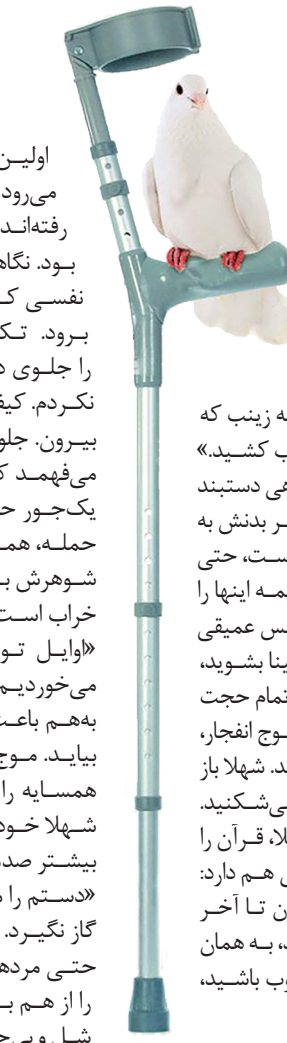


شهبلا غیاث‌وند دنیای متفاوتی داشت؛ دنیایی با معیارهای متفاوت. تصمیم داشت با فرد جانبازی ازدواج کند و کاملاً هم جدی بود. اطرافیان به این تصمیم، واکنش نشان می‌دادند: «تقصیر خود مامان بود. وقتی گفتم دوست دارم با جانباز ازدواج کنم، یک هفته مرخص شد. کلی آه و ناله راه انداخت که «تو می‌خواهی خودت را بدبخت کنی.» دختر اول بودم و اولین نوه هر دو خانواده. همه بزرگ‌ترهای فامیل رویم تعصب داشتند. عمه زینب که از تصمیمم باخبر شد، کارش به قرص و دوا و دکتر اعصاب کشید. «مرد، عصب دستش قطع شده، برای تسلط روی دستش گاهی دستبند آهنی می‌بندد. عضله بازویش از بین رفته و از جاهای دیگر بدنش به آن گوشت پیوند زده‌اند. توی پا، صورت و قلبش ترکش است، حتی ممکن است به خاطر ترکش توی سرش، نابینا شود. همه اینها را به شهبلا می‌گوید. شهبلا، تصمیمش را گرفته است: «نفس عمیقی کشیدم و گفتم: برادر بلندی، اگر قسمت باشد که شما نابینا بشوید، چشم‌های من می‌شوند چشمان شما.» مرد می‌خواهد اتمام حجت کند، بنابراین از این موضوع حرف می‌زند که به خاطر موج انفجار، گاهی به شدت عصبی می‌شود و ممکن است وسیله بشکنند. شهبلا باز هم جواب‌های خاص خودش را دارد: «شما دوتا وسیله می‌شکنید. من اگر عصبانی بشوم شاید یک سرویس بشکنم.» شهبلا قرآن را به عنوان مهریه‌اش انتخاب می‌کند، اما شرط و شروطی هم دارد: «همی گویم یک جلد قرآن. می‌گویم «ب» بسم‌الله قرآن تا آخر زندگی‌مان حکم بین من و شما باشد. اگر اذیتم کنید، به همان «ب» بسم‌الله شکایت می‌کنم. اما اگر توی زندگی با من خوب باشید، شفاعت‌تان را به همان «ب» بسم‌الله می‌کنم.»

جدایی و پیوند



سنگ‌هایشان را وامی‌کنند، اما معلوم نیست چرا ایوب بلندی پشیمان می‌شود. مدتی بعد هم دوباره برای خواستگاری مجدد با تلفن همسایه آنها تماس می‌گیرد.
 «گوشی را برداشتم: «بفرمایید». گفت: «سلام». ایوب بود. چیزی نگفتم.
 - من را به جانیاوردید؟
 محکم گفتم: «خیر».
 - بلندی هستم.
 - متأسفانه به جانمی‌آورم.
 - حق دارید ناراحت شده باشید، ولی دلیل داشتیم.
 - من نمی‌دانم درباره چی حرف می‌زنید، ولی ناراحت کردن دیگران با دلیل هم کار درستی نیست.»
 شهبلا دیگر نمی‌خواهد با ایوب ازدواج کند، اما حرف‌هایش را می‌شنود و سرانجام با هم ازدواج می‌کنند.



اولین می‌رود. رفته‌اند نگاه. نفسی که برود. تک را جلوی نکردم. کیه بیرون. جلو می‌فهمد که یک‌حرف حمله، هم شوهرش بخراب است «وایل تو می‌خوردی به‌هم باعس موج بیاید. همسایه را شهبلا خود بیشتر صد «دستم را گاز نگیرد. حتی مرده را از هم بشل و بی‌حشونیم را از ایوب بلند می‌رود. در پشت‌سر آقاچور برای می‌ند



کسب‌وکار خانگی با سرویس‌های پارچه‌های آشپزخانه

پارچه‌های گل‌گلی قلب‌های مخملی

فاطمه سامانی | «زهره عزیزی مشفق» نوجوان نیست، حتی کم‌کم روزگار جوانی را هم طی کرده و در دوره میانسالی است، اما توی چهل‌وچهارسالگی، بعد از اینکه دخترش را روانه خانه بخت کرده، آستین‌هایش را بالا زده و کسب‌وکار خوشگل خانگی و زنانه‌ای راه انداخته است. اگر دوست دارید با کار زهرا خانم و دنیای زیبا و هنرمندانه‌اش آشنا شوید، در این گفت‌وگو با ما همراه شوید.

داشته‌هایت را جمع و جور کن!

اگر سری به صفحه زهرا خانم با نام «سانلی» در اینستاگرام بزنید، با یک دنیا پارچه گل‌گلی روبه‌رو می‌شوید که با کمک نخ و سوزن و چرخ خیاطی و ذوق و سلیقه زهرا خانم به محصولات آشپزخانه تبدیل شده‌اند؛ از دستگیره‌های خوشگل تا دم‌کنی و زیرشقابی بگیرد تا بقیچه و رومیزی. همه‌چیز در محصولات زهرا خانم پیدا می‌شود. وسایلی که سال‌ها هنگام خانه‌داری، زهرا خانم با آنها کار کرده و حالا برای خانم‌های خانه‌دار و نوع‌وس‌ها تهیه‌شان می‌کند. می‌پرسم چطور شد که دست‌به‌کار دوخت‌دوخت وسایل آشپزخانه شدید؟ زهرا خانم در جوابم می‌گوید: «بعد از ازدواجم، اوقات فراغت زیادی داشتم. احساس می‌کردم وقتم بیهوده می‌گذرد و هیچ‌کاری انجام نمی‌دهم. برای همین تصمیم گرفتم با خواهر بزرگ‌ترم مشغول دوخت‌دوخت بشویم و برای این کار هم سراغ پارچه‌های گل‌گلی رفتم که تازه به بازار آمده بود و بین خانم‌ها طرفداران زیادی داشت. اینستاگرام این فرصت را به ما داد که کارهایمان را بدون اینکه با مشتری ارتباط مستقیم داشته باشیم ارایه دهیم. ما در خانه کار می‌کردیم و برای حفظ آرامش خانه، اینترنت خیلی کمک خوبی بود. صفحه‌های درست کردیم، برای صفحه‌مان یک اسم انتخاب کردیم و جداگانه کارهای مورد علاقه‌مان را می‌دوختیم و برای نمایش در صفحه می‌گذاشتیم.»



مهر من کنم روزی نصیحت این را من کارخان با هم وجود کار کشید. قطعاً هم از هم نصیحت مشترک تن کار

روایت‌های

پانا

احترام وزیر آموزش و پرورش به دانش آموز شیرازی

معلولیت محدودیت نیست. این موضوعی است که «سیده مهتاب نبوی» دانش آموز شیرازی آن را ثابت کرده است. این دختر نوجوان با وجود معلولیت توانسته با همت و پشتکاری که دارد هم در رشته‌های درسی و هم در درس موفق باشد. سیده مهتاب که به‌طور مادرزادی از داشتن دو دست محروم است با کمک باهایش صفحات کتاب را ورق می‌زند و آن را می‌خواند. این دختر نوجوان وقتی بیشتر شناخته شد که وزیر آموزش و پرورش به شهر آن‌ها سفر کرد و او روی سن رفت و بعد از خواندن کتابش آن را به وزیر تقدیم کرد دانش آشتیانی نیز با حضور روی صحنه به‌واسطه همت و پشتکار به سیده مهتاب به او ادای احترام کرد.



آفرین به این همه همت

عصر بانوان

آموزش حقوق و تکالیف به دانش آموزان دختر

طرحی قرار است در مدارس متوسطه دوم به‌طور ملی اجرا شود که آموزش حقوق و تکالیف به دانش‌آموزان دختر است. اما این طرح به‌صورت آموزشی برگزار می‌شود و قرار نیست در همه مدارس اجرا شود و در چند مدرسه به‌صورت آزمایشی اجرا می‌شود و در صورت موفقیت طرح در همه مدارس دخترانه به اجرا درمی‌آید. طرح آموزش حقوق به‌صورت آزمایشی در ۱۵ استان اجرا می‌شود به این صورت که کتاب حقوق به‌عنوان درس اختیاری در اختیار بچه‌ها قرار می‌گیرد و بچه‌ها با خواندن این کتاب با وظایف و حقوقشان بیشتر آشنا می‌شوند. اگر این طرح موفق باشد در همه مدارس اجرا خواهد شد.

فعلاً اختیاری

عصر بانوان

کم‌پشت شدن ابرو در نوجوانی طبیعی است



اگر شما هم از آن دست دخترانی هستید که با رسیدن به سن نوجوانی ابروهایتان کم‌پشت شده‌اند و می‌ریزند این را بدانید که با چند داروی گیاهی می‌توانید رشد ابروهایتان را تقویت کنید. این را پزشکان طب سنتی تأکید دارند و می‌گویند اگر از روغن کرچک، روغن نارگیل، روغن بادام و آلوئه‌ورا استفاده کنید می‌توانید هم مانع ریزش موهایتان شوید و هم آن‌ها را تقویت کنید. فقط کافی است روزانه یکی از این روغن‌ها را با انگشت روی ابرویتان ماساژ دهید تا حسابی به خورد ابروهایتان برود. بعد از چند روز تأثیر آن را خودتان می‌بینید.

نگران نباشید

ایسنا

علائم سرماخوردگی در زنان شدیدتر است



دقت کرده‌اید اگر شما سرما بخورید و برادرتان هم سرماخوردده باشد، این سرماخوردگی در شما خیلی بیشتر است و حتی وقتی که برادرتان حسابی خوب شده است باز هم شما در حال درمان هستید. پزشکان می‌گویند زن‌ها سرماخوردگی‌شان خیلی بیشتر از مردان طول می‌کشد و دردهای عضلانی، خستگی و کوفتگی‌شان هم بیشتر از آن‌ها است. سردرد، گلودرد و عطسه نیز در زنان بیشتر از مردان بروز می‌کند. پزشکان می‌گویند علت این اتفاق هم تفاوت‌های هورمونی بین زنان و مردان است و به نحوه واکنش سیستم ایمنی بدن در برابر ویروس‌ها بستگی دارد.

مراقب خودتان باشید

بانوان نیوز

بافت کلاه برای مدافعان حرم توسط مادران دامغانی

می‌توان در پشت جبهه هم حضور داشت و از مدافعان حرم حمایت کرد مثل کاری که مادران دامغانی آن را انجام می‌دهند. حالا که زمستان شده است و سوز سرما رزمندگان مدافع حرم را خیلی اذیت می‌کند مادران دامغانی هر روز دوره‌هم جمع می‌شوند و برای این رزمندگان کلاه می‌بافند. آن‌ها این کلاه‌ها را به همراه دست‌نوشته‌هایی به امید موفقیت و پیروزی مدافعان حرم به سمت جبهه‌های سوریه و عراق ارسال می‌کنند.



جهاد در پشت جبهه

ایسنا

جایزه داعش برای سر دختر ایرانی!



فرقی نمی‌کند دختر باشی یا پسر در ایران بزرگ شده باشی یا خارج از ایران. کافی است ایرانی باشی و بدانی داعش مسلمانان را آزار می‌دهد. آن‌وقت است که غیرت ایرانی‌ات گل می‌کند و می‌شوی دشمن داعش. گروه تروریستی داعش به‌تازگی برای کشتن یک دختر ایرانی تبار جایزه یک‌میلیون دلاری تعیین کرده است این دختر که تبعه دانمارک است در کنار کردها جنگیده و خسارت‌های زیادی هم به داعشی‌ها زده است. جوانا پالاتی، دختر ۲۳ ساله دانمارکی است که با سفر به سوریه، در کنار نیروهای کرد بر ضد داعش جنگید اما حالا که به دانمارک برگشته با مجازات زندان روبه‌رو شده است و احتمال دارد ۶ ماه به زندان بیفتد. پدر و پدربزرگ او اصالتاً کرد ایرانی هستند. داعش هم اعلام کرده که هر کس این دختر را بکشد یک‌میلیون دلار به او جایزه می‌دهد. دانمارک همه شهروندانش را از ورود به جنگ منع کرده است.

خوش‌غیرت

ایرنا

دختران کمتر از پسران در اینترنت می‌چرخند



با اینکه زمان درس و مشق است و بچه‌ها کمتر سراغ موبایل و تبلشان می‌روند اما باز هم کارشناسان می‌گویند میزان استفاده دختران دانش‌آموز از اینترنت در هفته ۹۶۵ دقیقه و استفاده پسران یک هزار و ۲۵ دقیقه است. این نشان می‌دهد که دختران وقت بیشتری برای درس‌هایشان می‌گذارند و در عوض پسرها بیشتر در اینترنت می‌چرخند. با این وجود باز هم کارشناسان می‌گویند این مقدار زیاد است و دانش‌آموزان باید دقایق کمتری را به وقت‌گذرانی در اینترنت اختصاص دهند و بیشتر درس بخوانند.

باز دم دخترها گرم

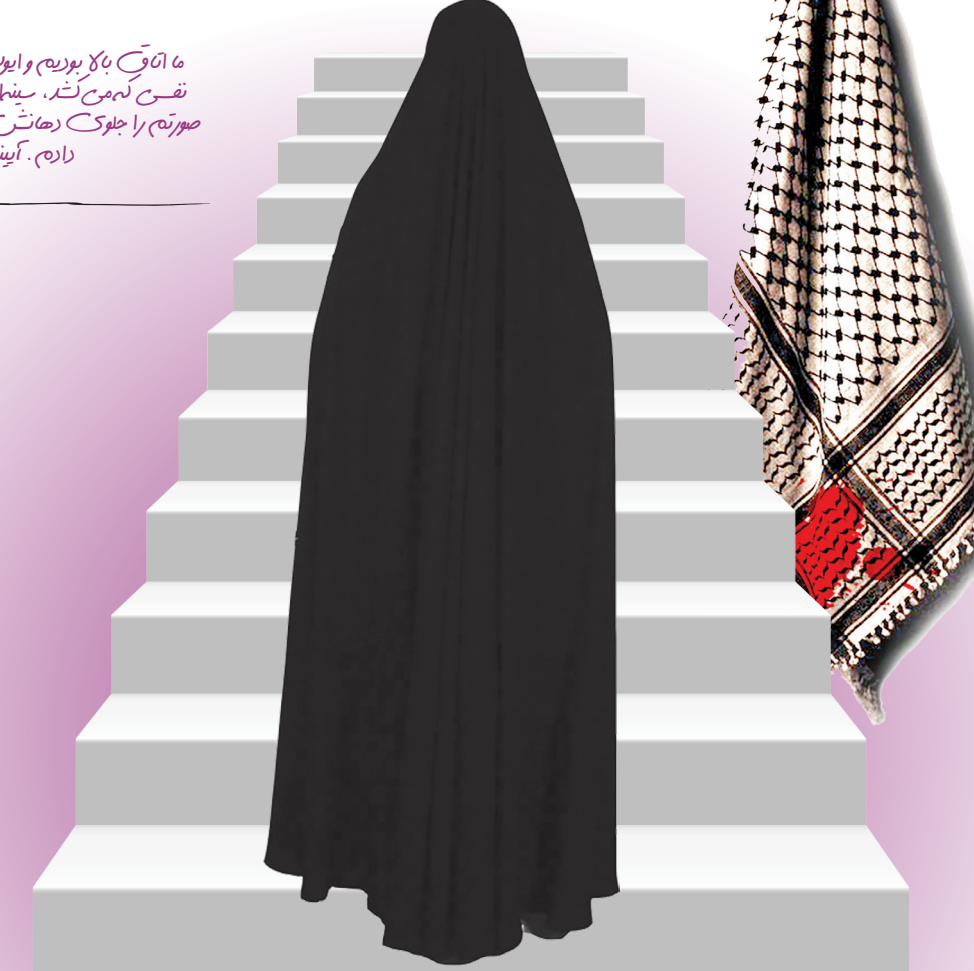
سفر آخر

کلمات نمی‌توانند سختی‌هایی را که شهلا تحمل کرده، توصیف کنند: «آن روز که دیدم نیم‌ساعت است صدایم نمی‌زند، هول برم داشت. ایوب کسی بود که «شهلا، شهلا» از زبانش نمی‌افتاد. کنار دیوار، بی‌حال نشسته بود. خون تازه تا روی فرش آمده بود. نوک چاقو را فرو کرده بود توی پوست سینه‌اش و فشار می‌داد. فوراً آقای نصیری، همسایه پائینی‌مان را صدا کردم.» ایوب می‌خواست ترکش توی سینه‌اش را در بیاورد، اما توی حال خودش نبوده، وقتی به هوش می‌آید نمی‌داند چه کار کرده، شهلا هم چیزی نمی‌گوید که خجالت نکشد. او زیاد دچار حمله می‌شود و شهلا در همه این مدت کنارش است، اما گاهی لحظات، غیرقابل تحمل هستند تا حدی که نمی‌داند چه کار باید بکند، درست مثل روزی که ایوب می‌خواهد پایش را قطع کند. عصب پایش از بین رفته، پا گزگز می‌کند و این برای اعصاب ضعیفش قابل تحمل نیست: «پایش را گذاشت لبه میز تحریر. چاقوی آشپزخانه را بالا برد و کوبید روی پایش. از صدای جیغم محمدحسین و هدی از خواب پریدند... اگر محمدحسین به خودش نیامده بود و مثل من و هدی از دیدن این صحنه کپ کرده بود، ایوب خودش پایش را قطع می‌کرد.» چاقو را که از دستش می‌گیرند، او را به بیمارستان می‌برند. عصر یک روز، تعادل اعصابش را از دست می‌دهد، اصرار دارد او را در خانه بیرون برود، التماس‌های شهلا بی‌فایده است، اما به هر ترفندی شده او را در خانه نگه می‌دارد. غروب، ایوب باز شال و کلاه می‌کند تا برای درمان به تبریز برود. پسرش محمدحسین را هم با خودش می‌برد. این سفر به تصادفی در جاده زنجان ختم می‌شود و ایوب بلندی به شهادت می‌رسد. تحمل نبودنش برای شهلا سخت است: «ایوب چه فکری درباره من می‌کرد؟ فکر می‌کرد از آنهم؟ فکر می‌کرد اگر آب شدنش را تحمل کنم، نبودنش هم برایم ساده است؟»

ما اتاق بالا بودیم و ایوب خواب بود. هفتش من کردم. منظر بودم با هر نفس که می‌کشتم. سینه‌اش بالا و پایین بود. قشاق نمی‌خورد. ترسیدم. صورتش را جلوک دهانش کردم. گریه‌ام احساس نکردم. نیغی را نشان دادم. آینه بویتم افتاد بیرون. جلوک دهانش کردم...

پرستار تمام‌وقت

ایوب بلندی جراحی‌های زیادی دارد که باید عمل شود. برای عمل‌ها در تهران می‌مانند. شهلا تمام‌مدت سرپرست، آنقدر که پاهایش ورم می‌کند. یک پایش را روی تخت ایوب دراز می‌کند و روی پای دیگر می‌ایستد. پرستارها معتقدند که بدن‌های همراهان بیمار استریل نیست و نباید به تخت بیماران نزدیک شوند. شهلا این حرف‌ها را نمی‌فهمد، از هر فرصتی برای در کنار ایوب ماندن استفاده می‌کند حتی اگر مجبور باشد زیر تخت بخوابد: «شب‌ها زیر تخت ایوب روزنامه پهن می‌کردم و دراز می‌کشیدم و رد شدن سوسک‌ها را می‌دیدم. از دو طرف تخت ملاقه آویزان بود و کسی من را نمی‌دید. وقتی پرزهای تی می‌خورد توی صورت، می‌فهمیدم صبح شده و نظافتچی دارد اتاق را تمیز می‌کند. بوی الکل و مواد شوینده و انواع داروها تا مغز استخوانم بالا می‌رفت.» شهلا از همان روز اول می‌دانست که به کسی دل می‌بندد که به چیز باارزش‌تری دل بسته است و اگر راهی پیدا کند تا به آن برسد، نباید مانعش بشود. به همین دلیل هم سختی‌ها را تاب می‌آورد.



حمله‌های عصبی

باری که ایوب جلوی شهلا از حال روزی است که به خانه پدری‌اش: «ما اتاق بالا بودیم و ایوب خوابش می‌کردم. منتظر بودم با هر نفس که می‌کشید، سینه‌اش بالا و پایین می‌رفت. ترسیدم. صورتش هانانش گرفتیم؛ گرمایی احساس می‌کردم. صورتش را تکان دادم. آینه کوچکم افتاد روی دهانش گرفتم...» شهلا بعدها که این از حال رفتن‌های ایوب، حمله عصبی است. او بعد از این به توانش را برای زنده نگه داشتن شهلا می‌بندد، حال ایوب اما خیلی بدتر می‌شود. چهار حمله‌های عصبی می‌شود: ی طرف یک بار مصرف غذا. صدای خوردن قاشق و بشقاب. ش می‌شد حمله عصبی سراغش می‌گرفت. مردهای خانه و خبر می‌کردم. این‌طور مواقع، ش هم دست‌به‌کار می‌شود تا از مه دیدن شوهرش جلوگیری کند: می‌کردم توی دهانش تا زبانش را عضلاتش طوری سفت می‌شد که با هم نمی‌توانستند انگشت‌هایش را از کنند... لرزشش که تمام می‌شد، سال روی زمین می‌افتاد. انگشت‌های بین دندان‌هایش بیرون می‌آورد...» ی، یک بار برای درمان به انگلیس می‌گذارد، دل‌تنگ است: «مامان و ن کنارم بودند، اما این از دل‌تنگ‌ام ایوب کم نمی‌کرد. روزها با گریه شستم شش، هفت برگه امتحانی برایش نامه می‌نوشتیم، ولی باز هم روز به روز کم‌تر می‌شد و تمام‌نشده بود.»

نگاهی به زندگی «شهلا غیاث‌وند» و شهید «ایوب بلندی» چند پله بالاتر از صبر

ایهام صالح | از جنس صبر بودند که نبودن‌های شوهرشان را تحمل می کردند. همان صبر به آنها تحمل می داد تا شهادت شوهرشان را تاب بیاورند، اما دیدن درد و رنج شوهری جانباز چیزی فراتر از صبر می خواست. «شهلا غیاث‌وند»، همسر جانباز بود؛ «ایوب بلندی»، آنها ۲۸ آذر ۱۳۶۲ ازدواج کردند. در همه این سال‌ها شهلا از ایوب مراقبت کرد تا اینکه او در تاریخ ۴ مهر ۱۳۸۰ به شهادت رسید.



نعم تویم یک جلد مرگ. من تویم «ب» بم‌الله مرگان آخر زندگی ما. حتمی بین من و شما باشد. اگر از من نترسید، بم‌الله «ب» بم‌الله شکایت من کنم، اما اگر تو که زندگی ما من خوب باشد. شفاعت ما را بم‌الله «ب» بم‌الله من کنم.



منبع: اینک شوکران ۳
ایوب بلندی به روایت همسر شهید
زینب‌عزیز محمدی
انتشارات روایت فتح

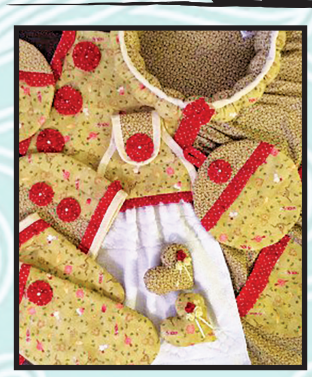
دستم را می‌کردم تو که دهانش تا زبانش را گز کرد. عضلاتش طوری سفت می‌شد که چرخ مردها هم نمی‌توانستند انگشت‌هایش را از کنند... لرزشش که تمام می‌شد، سال روی زمین می‌افتاد. انگشت‌هایش بیرون می‌آورد...

آهسته و پیوسته برو

محصولات دست‌دوز زهرا خانم در ابتدا تنها چند وسیله تزئینی بودند، اما به‌مرور به مجموعه بزرگی از محصولات خانگی تبدیل شده‌اند. زهرا خانم درباره روند شکل‌گیری این مجموعه می‌گوید: «ما در ابتدا قصد نداشتیم که سرویس آشپزخانه بدوزیم. کارمان را با دوخت کیف، کوسن، عروسک، رومی‌زی و... شروع کردیم. این محصولات بیشتر جنبه تزئینی داشتند. در ادامه به این فکر افتادیم که این پارچه‌های زیبا چقدر می‌توانند برای تزیین آشپزخانه مفید و هیجان‌انگیز باشند. پارچه‌های گل‌گلی و خال‌خال با رنگ‌های شاد و قشنگ می‌توانستند در روحیه خانمی که ساعات‌های زیادی از روز را در آشپزخانه می‌گذراند، تأثیر خوبی داشته باشد، بنابراین دسته‌به‌کار شدم و چندتا دستگیره و دستکش دوختم. خودم که عاشق‌شان شده بودم. کم‌کم به این مجموعه پیشیند، سبد، دم‌کن و سایر ملزومات را اضافه کردیم. از آنجایی که هم‌زمان عروس در فرهنگ ما اهمیت زیادی دارد، دخترخانم‌هایی که در تدارک جهیزیه بودند از این سرویس‌ها خیلی استقبال کردند. چون هم کارها جدید بودند و هم محصولات از محصولات آماده داخل بازار قشنگ‌تر و باکیفیت‌تر بودند، همچنین مشتریان هم می‌توانستند هر چه را که نیاز داشتند سفارش بدهند. این جوری شد که به‌مرور مجموعه سرویس آشپزخانه ما کامل و کامل‌تر شد.»

بهترین سرمایه چیست؟

خارج از کشور هم داشتیم. دوستان ایرانی از آمریکا، انگلستان، آلمان، کانادا و دبی به ما سفارش می‌دادند. با بالا رفتن تقاضاها، دیگر فضای منزل جوابگوی کارمان نبود. برای همین در محیط صنعتی کارمان را ادامه دادیم. ساعت کاری ما از ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر است؛ البته برای پاسخگویی به پیام‌ها گاهی تا نیمه شب باید بیدار بمانیم. بخشی از کار ما دست‌دوز است و همین زمان زیادی نیاز دارد. از طرفی کار تمیز و باکیفیت همیشه مد نظرمان بوده است، برای همین گاهی یک کار بیشتر از زمان معمولش از ما وقت می‌گیرد. بیشتر کسانی که توی کارگاه به ما کمک می‌کنند، از اعضای خانواده‌مان هستند، همین‌جا باید بگویم که مهم‌ترین سرمایه انسان در کار خانواده‌اش است، شاید بدون همراهی و کمک آنها نتوان کارهای مهمی انجام داد.»



تجربه گذشته را چه کنیم؟

زهرا خانم حین گفت‌وگو از تجربه‌های گذشته و آموخته‌های قدیمی‌اش می‌گوید: «من دیپلم تجربی دارم و رشته تحصیلی‌ام هیچ ربطی به خانه‌داری و شغلی که راه انداختم، ندارد، اما هنر بنوعی در خانواده‌ام ارثی است. مادر و خواهرم هر دو هنرمند و خوش‌ذوق هستند. برادرم هم گرافیک خوانده و با آموخته‌هایش در ارایه کارها و لوگو و سروسامان دادن به صفحه‌مان با ما همراه بود. سال‌ها قبل به خاطر علاقه‌ام، سراغ آموزش خیاطی رفتم و زمانی که تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم، تقریباً در این موضوع کاربلد و به قول خودمان اوستا بودم. تجربه سال‌ها خانه‌داری به من آموخته بود که چه وسایلی در آشپزخانه به کار می‌آیند و چه چیزهایی به سلیقه خانم‌ها نزدیک‌تر است، مطمئن هستم همه اینها در موفقیت من سهم داشتند.»

نتیجه کار را شگفت‌انگیز کنید

چشمان‌تان را ببندید و قلب‌های پارچه‌ای را تصور کنید که به عنوان مگنت روی ریخچال چسبیده‌اند یا ریسه‌های قلبی را در نظر بگیرید که دور روکش شیشه مربا دوخته شده‌اند یا تصور کنید تخم‌مرغ‌های سفره هفت‌سین‌تان از جنس پارچه‌های گل‌گلی باشند. همه این ایده‌های خوشگل و اصلاً دخترانه با دست‌های هنرمند زهرا خانم اجرا شده و روزبه‌روز تعدادشان هم بیشتر می‌شود. زهرا خانم معتقد است که هر خانمی با کمی ذوق و سلیقه می‌تواند محیط زندگی‌اش را زیباتر کند. او درباره انتقال تجربه‌اش به بقیه می‌گوید: «در تمام این مدت دوستانی که برای شروع کار از ما راهنمایی خواستند، چه برای تهیه مواد اولیه و چه برای مشاوره و درباره نحوه دوخت، تا آنجایی که توانستیم، تجربیات ما را در اختیارشان گذاشتیم. فکر می‌کنم روزی همه ما دست‌خداست. در نهایت این را می‌توانم بگویم که اگر برای کارتان با همه وجود انرژی بگذارید و با عشق کار کنید، قطعاً هم از درآمدتان راضی خواهید بود و هم رضایت مشتری همه خستگی‌هایتان را از تن‌تان درمی‌آورد. احساس مسؤلیت و وجدان کاری در قبال آنچه انجام می‌دهیم شاید کمی کار را کند پیش ببرد، ولی در درازمدت نتایج شگفت‌انگیزی خواهد داشت.»

بشرکت‌های تولیدی کارگاه به ما کمک می‌کنند. از اعضای خانواده‌مان هستند. صمیمی‌ترین سرمایه انسان در کار خانواده‌اش است. سایر بزرگان همراهم و کمک آنها توان کارهای مهمی انجام داد.

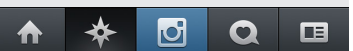




14.0000 like
View all 1240 comments

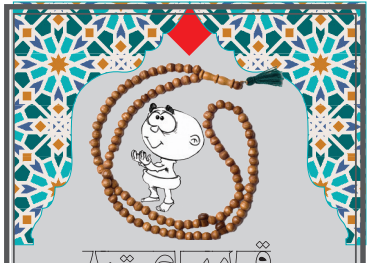
صفحه دختر خانمها در اینستاگرام همیشه رنگ و لعاب بیشتری دارد. اصلاً این شبکه درست شده تا ما لحظات خوب زندگی مان را با بقیه به اشتراک بگذاریم. اما گاهی کار فقط از اشتراک گذاشتن یک حس خوب در قالب یک عکس فراتر می رود و وارد میدان جنگ چشم و هم چشمی می شود. آن وقت است که می بینیم یک روز همه از غذاهایی که درست کرده اند عکس می گذارند، یک روز از لباسی که خریده اند و روز دیگر از مهمانی و مسافرتی که رفته اند تا هر طور شده به بقیه ثابت کنند که قاب لحظات خوب زندگی آن ها از بقیه بهتر و سرتر است.

بله! به همین راحتی حتی در یک شبکه اجتماعی مثل اینستاگرام هم می شود چشم و هم چشمی کرد حتی گاهی بدون اینکه متوجه باشیم. چند روز گذشته عکسی از یک کاربر در صفحه اینستاگرامش باعث شد خیلی ها به این وضعیت اعتراض کنند. کسی که تصویر قبض جرمیه چندمیلیونی اش را برای اینکه نشان بدهد جقدر پولدار است و این رقمها اصلاً نگرانیش نمی کند منتشر کرده بود. بدون اینکه از انجام کارهای غیرقانونی و زیر پا گذاشتن راحت قانون که باعث جرمیه میلیونی اش شده است خجالت بکشد یا ناراحت باشد. بیایید روراست باشیم. نه اینکه برای بقیه اصلاً اتفاق نیفتد اما ما دختر خانمها چون بیشتر اهل جزئیات و رنگ و لعابیم خیلی بیشتر ممکن است گرفتار موج های چشم و هم چشمی اینستاگرامی بشویم. بیایید هر بار که می خواهیم از آشپزی کردنمان یا لباس جدیدی که خریده ایم و یا هر برش دیگری از زندگی مان عکسی منتشر کنیم به این فکر کنیم که با آن عکس می خواهیم چه چیزی را به دنبال کننده هایمان نشان بدهیم؟ یک حس خوب کن و یا تلاش برای گرفتن لایک بیشتر؟



ما را غلام حلقه به گوش آفریده اند
جایی به غیر صحن تو جارو نمی زنیم
حتی اگر که خلق سر از ما جدا کنند
جز رو به روی صحن تو زانو نمی زنیم

موسی رسید در حرمت آبرو گرفت
آمد ز حوض های حریمت وضو گرفت
تو ماورای ذهن و خیال و تجسمی
بالا ترین تصور ما از تبسمی



کسب ریخته بود؟؟

ترجمه آزاد این هفته تقدیم می شود به حماسه سازان حلب:
الهی آنان که خواب غنچه ها را نگهبانند،
به وقت بارش بی امان تیر و تگرگ تو جان
پناه و نگهدار باش! الهی آنرا که تو در
نگاه داری، چه غم دارد که تو باش نگهداری؟
بار خدایا هر سرباز موسی ایست ایستاده
به نیل خون! تماش بگذران از این نیل و
تماشا بشکن این دندان های پوسیده غرور
فرعونیان را... تماش خدا باش چنان که بوده
ای و خواهی بود.

اللَّهُمَّ اَقْلِلْ بِذَلِكْ عُدُوهُمْ، وَ اَقْلِمْ عُثْمُومَ
اَطْفَرَهُمْ، وَ قَرِّقْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَسْلِحَتِهِمْ، وَ
اَطْلَعْ وَائْتَقِ اَقْبَتَهُمْ، وَ بَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ
اَزْدِيَّتِهِمْ، وَ خَرِّمْهُمْ فِي سُبُلِهِمْ، وَ ضَلِّمْهُمْ عَن
وَ جُوهِهِمْ،
وَ اَفْطَحْ عُثْمُومَ الْمَدِيْنَةَ، وَ اَنْقِضْ مَبْنِيَّتَهُمُ الْعَدُوَّةَ،
وَ اَمْلَأْ اَقْبَتَهُمُ الرِّغْبَةَ، وَ اَقْبِضْ اَيْدِيَهُمْ عَنِ
الْبُشْبُطِ، وَ اَحْرِمِ السَّبِيْتَهُمُ عَنِ النَّطْقِ، وَ شَرِّدْ
يَوْمَهُم مِّنْ خَلْفَتِهِمْ وَ تَكَلِّ يَوْمَهُم مِّنْ وَّرَافَتِهِمْ، وَ
اَفْطَحْ بِخَزِيْمَتِهِمْ اَطْمَاعَ مَنْ بَعْدَهُمْ.

خدایا به این وسیله دشمنان را در هم
شکن و چنگ قدرت دشمنان را از ایشان
کوتاه گردان و میان دشمنان و سلاح هاشان
جدالی افکن، و روحیه دشمنان را ضعیف
کن، و میان آنان و زاد و توشه ایشان فاصله
ببفکن، و در راهها سرگردان ساز، و از
مقصد آورده و گمراهشان کن، و کمک را از
ایشان ببر و از شمارشان بکاه، و دلهاشان را
از تپس پر ساز، و دستهاشان را از گشودن
بازدار، و زبانهاشان را از گفتار فرو بند، و
با هزمت پیشتازانشان قلب لشکرشان را
پراکنده کن و شکست ایشان را باعث روی
بر تافتن ساقه ساز، و به خوار ساختن ایشان
امیدهای قوای ذخیره را که دنبال ایشانند
قطع کن.

فراز ۵ از دعای
۲۷ صفحه سجاده
برداشت و الهام آزاد
از اسماعیل فیروزی



دانشان کار و زندگی (۱)
دخترانه و محبت مادرانه.
دانشان بانوان سرزمین من داستان کار و زندگی است. داستانی از مهر و مهربانی.



طرح های مردمی برای مدافعان حرم

موجی که ننه عصمت به راه انداخت به خیلی جاهای دیگر هم رسید. امسال اعضای ستاد بزرگداشت شهدای مدافع حرم منطقه ۱۱ تهران برای اولین بار تصمیم گرفتند طرح بافت شال و کلاه برای مدافعان حرم را منظم تر و زودتر از رسیدن زمستان شروع کنند. آبان ماه بود که خانمها درست مثل روزهای جنگ، در مسجدی در منطقه ۱۱ به نام «مسجد ولیعصر (عج)» جمع شدند و شروع به بافتن لباس گرم کردند.

حامی رزمندگان مدافع حرم باز هم خانمها را به بافتن لباس گرم دعوت کرد
بافتنی های ننه عصمت

خیلی از ما که در تصورمان دوست داریم کارهای بزرگ انجام بدهیم و فکر می کنیم مفید و تأثیر گذار بودن یعنی وسط میدان حضور داشتن. گاهی بادمان می رود آنهایی که وسط میدان هستند به دلگرمی کسانی زنده اند که آن ها را از پشت سر حمایت می کنند. ماجرای «ننه عصمت» نمونه یکی از همین دلگرمی هاست. پیرزنی که خیلی ها فکر می کردند شاید در دم دستی ترین مسائل هم کاری از دستش بر نیاید. اما ننه عصمت حالا یکی از نمادهای حمایت از مدافعان حرم است. با دست هایی که روزها میل بافتنی در میان آن ها حرکت می کند و کلاه و دستکش های حاصل زحمتش، نه تنها گرمای تن که گرمای روح مدافعان حرم می شود.

او از طریق رسانهها پیغام داده است که خانمها هیچ کس هشت سال جنگ تحصیل در نگر مرزبان، اما در پشت جبهه کمک هایشان حضور داشته اند. حالا برای بافت دستکش و امداد آن به مدافعان حرم جمع بشوند

تمام مراکز اکران مردمی فیلم عمار از محل اصلی جشنواره در سینما فلسطین تا محل اکران در روستاها و شهرهای کشور محل تحویل گرفتن دستکش ها و البسه بافته شده توسط مردم برای مدافعان حرم خواهند بود و قرار است البسه جمع آوری شده در پی این فراخوان تا روز اختتامیه جشنواره مردمی فیلم عمار در مراسمی برای مدافعان حرم اهل بیت (ع) ارسال شود.

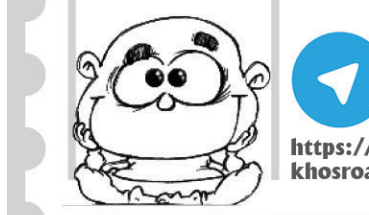


ننه عصمت کیست؟

داستان مادر بزرگ یزدی به نام ننه عصمت از جشنواره فیلم مردمی عمار شروع شد. جایی که در یکی از مستندها نشان داده شد که او سالها برای رزمندگان لباس گرم می بافت اما حتی آشنایانش هم از این موضوع خبر نداشتند، او از مردم خواست تا به کمک او بیایند و برای مدافعان حرم در سرمای شدید سوریه، کلاه و دستکش ببافند. آن سال محل برگزاری جشنواره عمار پر از لباس های بافتنی شد که مردم فرستاده بودند. حالا جشنواره عمار حتی جایزه ویژه ننه عصمت هم داشت. طرح یک دستکش هرسال به یکی از فیلمسازان اهدا می شود.

فراخوان ننه عصمت

حالا یکبار دیگر فصل سرما از راه رسیده و ننه عصمت باز هم از خانمها و دیگر افراد کمک خواسته است. او از طریق رسانهها پیغام داده است که خانمهایی که هشت سال جنگ تحمیلی در کنار مردان، اما در پشت جبهه با کمک هایشان حضور داشته اند، حالا برای بافت دستکش و اهدای آن به مدافعان حرم جمع بشوند. در کلیبی که دبیرخانه جشنواره مردمی فیلم عمار منتشر کرده است «عصمت فلکیان»، مادر یزدی که امروز به سختی می تواند راه برود و از زمان جنگ تحمیلی تا پنج سال پیش برای رزمندگان و مرزداران کشور دستکش کاموایی می بافته است، از زنان و دختران ایرانی خواسته تا همانند سال های دفاع مقدس و هم زمان با فرارسیدن فصل سرما، با بافتن دستکش، به یاری مدافعان حرم که برای دفاع از حریم اهل بیت (ع) و اسلام می جنگند، دست به کار شوند.



https://telegram.me/khosroanjom_majid



«هشتکو» جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف های خوشمزه زدن است.

هشتکو



دروغ نگوید...

کدومتون رو صندلی چسب ریخته بود؟؟

پسر خوشمزه خان

خوشمزه خان بالای درخت چنار نشسته بود، یکی ازش می پرسه بالای درخت چنار چیکار می کنی؟
میگه دارم توت می خورم
طرف میگه این درخت چناره، توت نداره که میگه توت تو جیمیه...

خوشمزه خان

رفتم داروخونه گفتم پوست سرم چربه شامپو چی استفاده کنم؟! رفت یه شامپو آورد
گفتم چنده؟!
گفت، ۹۰ هزار تومن!
یهو پوست سرم از خشکی مثل کویر ترک خورد اومدم بیرون

خسیس خان

روزی زنیور و مار با هم ببشنان شد. مار گفت: «انسانها از ترس ظاهر خوفناک من می میرند نه به خاطر نیش زدنم.» اما زنیور قبول نکرد. مار برای اثبات حرفش با زنیور قرار گذاشت. آنهارفتند و رفتند تارسیدند به چوپانی که در کنار درختی خوابیده بود. مار رو به زنیور کرد و گفت: «من او را می گزم و مخفی می شوم و تو در بالای سرش سر و صدا ایجاد کن و خودنمای کن.» مار نیش زد و زنیور شروع به پرواز کردن در بالای سر چوپان کرد. چوپان فوراً از خواب پرید و گفت: «ای زنیور لعنتی!» و شروع به مکیدن جای نیش و تخلیه زهر کرد. مقداری دارو پر روی زخمش قرار داد و بعد از چند روز بهبودی یافت. مدتی بعد که باز چوپان در همان حالت بود، مار و زنیور نقشه دیگری کشیدند. این بار زنیور نیش بزند و مار خودش را نشان بدهد. این کار را کردند و چوپان از خواب پرید و همین که مار را دید از ترس پا به فرار گذاشت و به خاطر وحشت از مار دیگر زهر را تخلیه نکرد و ضمادی هم استفاده نکرد. چند روز بعد چوپان به خاطر ترس از مار و نیش زنیور مرد.

استاد بزرگ

اول ابتدایی بودم یه بار معلمون داشت یه موردی رو توضیح می داد بعد گفت: کسی می تونه بگه چر؟؟
بهبش گفتم، ما بگیم!!!!